

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به یک مناسبتی این روایاتی را که بزرگان اصحاب ما مثل مرحوم صفار خیلی از این جهت ارزش دارد چون در این کتاب بصائر الدرجات در مقام ولایت روایاتی را آورده که الان عده ای خیال می کنند که مثلا از عهد صفویه مشهور شده است، مقاماتی که برای اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین است و عرض کردیم کتاب صفار در زمان خود حضور امام است، حالا غیر از این که ایشان کلا وفاتش هم در غیبت صغری است اصولا ایشان امام عسگری را درک کردند، نامه مفصلی و سوالات متعددی به حضرت نوشتند و جواب گرفتند و لذا این کتاب ایشان از این جهت خیلی ارزش دارد که در عهد حضور نوشته شده، این مقامات را. تصور به این که این مقامات را بعدا درست کردند درباره ایشان نمی آید. البته کلینی رحمه الله هم در عهد غیبت است، کلا ایشان در عهد غیبت بود چند سالی لکن به هر حال ایشان در عهد غیبت صغراست و ائمه علیهم السلام را درک نکرده اما صفار ائمه را هم درک کرده است.

عرض شد که یک مقدار از روایات را خواندیم. روایت شماره ۳ را عرض کردیم حالا چون شاید به خاطر برقی باشد، مشکل برقی مثلا. به هر حال روایت شماره ۳ مشکلاتی دارد، مشکل این که فضاله از ربیعہ نقل می کند، مشکل این که قاسم ابن محمد چه کسی است، مشکل این که اصلا این کلام به امام نسبت داده نشده، قال إن الله أدب نبیه فاحسن تادیبه. لکن این مضمون روایت، حالا با قطع نظر از سند و مصدرش، این مضمون در جاهای زیادی آمده و تطبیقاتی دارد. عرض کردیم در باب سنن رسول الله صلوات الله و سلامه علیه ما در حقیقت سه بخش داریم، یکی اصل این که تفویض به رسول الله شده، یکی این که آیاتی که دلالت بر این تفویض می کند، یکی این که تطبیق موارد، این نکته ای است که حالا یواش یواش بعضی از نکات دلالتی را هم یواش یواش عرض می کنیم.

آن وقت در باب اصل مطلب خب دارد، فوضع إلی رسولہ دارد. آن وقت خوب دقت بکنید در این قسمتی که تفویض الی رسول الله شده باز خود روایات متون مختلف دارد. من دیدم بهتر این است که متون را یواش یواش تذکر بدهم. مثلا دارد که إن الله خلق محمدا فأدبه

حتی إذا بلغ أربعين سنة، فأوحى إليه فوض إليه الأشياء، این حدیث اول باب بود که این سال دارد، سال چهل، سال چهل سال مبعث است، چهل سالگی مبعث حضرت است، از این معلوم می شود که تفویض در سال چهل بوده، لکن آیه ای که نقل شده و ما آتاکم الرسول فخذوه، این آیه بنا بر معروف در سال چهارم هجرت است یعنی هفت سال با مبعث فاصله دارد، این یک روایت و یک متن.

یک متن دیگر دارد که إن الله فوض أمر نبیه إلی امر خلقه لینظر کیف طاعتهم له، این شاید اشاره به آیه مبارکه و من یطع الرسول فقد اطاع الله، اشاره به این باشد تا این اطاعت حقیقی الهی بدون اطاعت پیغمبر نمی شود، اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، البته این آیه در این جا در این حدیث ذکر نشده است. در این حدیث ذکر شده و ما آتاکم الرسول آن آیه آمده شده است.

پس این احادیث متون حدیث را دقت بکنید که ما ببینیم پس بعضی هایش به عنوان ادبه تنها دارد، همان حدیث اول. بعضی ها در این حدیث دوم ادبه هم ندارد، ادب ندارد. اصولا شاید به یک مناسبت هایی سابقا هم عرض کردیم در لغت عرب ادب به عنوان زینت و زیور حساب می شود، در لغت فارسی زیور و زینتی که به انسان داده می شود اگر چیزی را کم بکنند پیرایش می گویند، اگر اضافه بکنند آرایش می گویند، این دو تا را با همدیگر. مثلا موهایش را کوتاه بکنند پیرایش می گویند، مثلا یک چیزی را مثل طلا و نقره آویزان بکنند که زیبایش بکنند آرایش می گویند. در لغت عرب این فرق بین پیرایش و آرایش نیست، هر دو را ادب می گویند. بله در لغت عرب اصولا یک ادب القول داریم که سخن زیباست که همین صرف و نحو و بلاغت است، اینها را اصطلاحا ادب القول می گویند یا علوم ادبیات، علوم ادبیات را ما بین سیزده تا هجده تا و حتی بیشتر هم گفتند، نحو و صرف و لغت. طبعا این علوم ادبی به حسب زمانی کم و زیاد می شود. فعلا مثلا در دنیای عرب فقه اللغة را هم به علوم ادب اضافه کردند و رسما خودش یک درسی است. در صورتی که سابقا نبود، حالا فلسفه های زبانی را هم بعد اضافه کردند و إلی آخره.

یکی از حضار: آن ملکه ای که رسوخ پیدا می کند آن منظور نیست؟

آیت الله مددی: نه

آن وقت یک ادب القول هست که همین علوم است و یک ادب الفعل است که اصطلاحاً ما بهش اخلاق می‌گوییم، ادب الفعل عبارت از اخلاق است. آن وقت چون بیشتر در وضع اجتماعی جایی برای ادب القول بود به او ادبستان می‌گفتند. ادبستان همان جایی است که ادب القول را یاد می‌دادند، صرف و نحو، در فارسی کم کم دبستان شد، دبستان همان کلمه ادبستان است که در آن جا آموزش زبان بود. من حالا اجمالش را عرض کردم بعد یک تفصیل بیشتر راجع به این مطلب خواهم گفت چون فقط می‌خواهم بگویم این کلمه ادب چجوری در مجموعه روایات استعمال شده است.

آن وقت در مجموعه روایات طبیعتاً پیغمبر اگر صلوات الله و سلامه علیه با واقع خارجی که نگاه بکنیم هر دو ادب را دارند، خود قرآن بهترین ادب القول است دیگه، احتیاج به شاهد دیگه هم نیست، جوامع الکلم رسول الله هم که هست.

آن وقت در روایاتی که در این جا داریم راجع به ادب الفعل هم به آیات تمسک شده است. ادب القول را ندارد اما ادب الفعل را دارد، مثلاً در همین روایتی که الان گفتم سندش مشکل دارد إن الله أدب نبیه فاحسن تادیبه، این را دارد پس یک روایت بود فوض، یک روایت بود أدب، یک روایت بود فاحسن تادیبه، اضافه بر ادب آن ادب را فوق العاده زیبا و قشنگ قرار داد. فقال خذ الامر و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین، این ادب الفعل است، دقت کردید؟

آن وقت در عده ای از روایات دارد که و إنک لعلی خلق عظیم، راجع به ادب الفعل دو تا آیه ذکر شده در مجموعه روایات. من عرض می‌کنم مجموعه روایاتی که معلوم بشود که چه روایتی کم دارد و چه روایتی زیادی دارد. بعد در آن جا دارد فلما کان ذلک انزل الله علیه. بعد این یکی این دومی را هم دارد، و إنک لعلی خلق عظیم فوض إلیه امر دینه، غیر از آن ادب جمله ای از ادب الفعل حضرت تفویض دین است، و قال ما آتاکم الرسول، پس در این روایت مبارکه سه آیه به مناسبت آمده، دو تایش مربوط به ادب الفعل است و یکیش هم مربوط به تفویض است.

نکته سوم در این روایت مصادیق است، فحرم الله الخمر بعینها و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله کل مسکر، فاجاز الله ذلک. این مراد حدیث این است که آنی که پیغمبر اکرم و خداوند متعال حرام کرد آن عبارت از شراب انگوری بود، شراب انگوری به تمام درجاتش

حرام شد، حتی یک قطره اش لکن بعدها، این شراب انگوری در مکه که بودند شراب متعارف اهل مکه انگور بود، چون چیزهای دیگر را مگر از جای دیگر بیاورند، اصولاً چیز دیگری نبود و خود مکه انگور نداشت، انگور از طائف می آمد، طائف تا مکه ۷۰ کیلومتر است، اصطلاحاً مسافت یک روز و نصف تا مکه است، چون آنجا انگور بسیار معروفی داشت، تاجیکستان های بسیار بزرگ.

این عبدالله پسر عمرو عاص که چند دفعه اسمش را بردیم، به قول ماها اهل فقه و اصول بود یک تاجیکستان بسیار بزرگی در طائف داشت که یک میلیون تخته چوب در ساخت آن تاجیکستان بکار برده بود، مگر مبالغه شده باشد، یک میلیون چوب خیلی است یعنی یک میلیون مجموعه تراشه های چوبی که تشکیل تاجیکستان ایشان را می داد.

علی ای حال مدینه که آمدند مدینه به عکس مکه بود، انگور کم بود، بیشتر خرما بود، دقت فرمودید؟ و حتی در آن روایتی که دارد که معروف اهل سنت هم نقل می کردند که دستور داده شد که خمرها را بریزند دارد تمام این خیک، این را خالی کردند، دارد که تمام آن ها شراب خرمائی بود جز یک خیک که نصفش انگوری بود و نصفش خرمائی و إلا بقیه تماماً شراب خرمائی بود. آن شرابی را که می گویند پیغمبر در مدینه حرام کرد این شراب خرمائی است، اشتباه نشود، پس آن روایاتی که می گوید تمام شرائع الهیه شراب را حرام کردند، چون روایت داریم که إن الله ما بعث نبیا، یک مجموعه محرماتی است مثل زنا و کذا که در جمیع شرائع الهیه بوده، یکیش هم خمر است که در جمیع شرائع الهیه بوده. یکی دارد که در مدینه قصه ترتیب تحریم خمر و.. آن خیلی پیش ما نیامده. مراد از آن همان شراب خرمائی است، نه شراب انگوری و إلا شراب انگوری، چون الان بعضی ها خیال می کنند این شراب انگوری و این شراب واقعی در مدینه به ترتیب حرام شد، نه این نیست، ملتفت نشدند. علی ای حال به هر حال این شراب خرمائی و بعد با فتوحاتی که پیش آمد انواع شراب های دیگر هم پیدا شد، از برنج و ذرت و اینها هم شراب درست می کردند. در زمان ما که از چوب و انواع شراب های عجیب غریب درست می کنند.

آن وقت در این جا صحبتی که شد این بود که خداوند شراب انگوری را بعینها حرام کرد حتی یک قطره، آن وقت آن شراب غیر انگوری را که به اصطلاح مصداق بارزش خرمائی در مدینه بود این شراب خرمائی را پیغمبر حرام کرد. این جزء سنن شد. من عرض کردم حالا

دیگه وارد این بحث الان نمی خواهم بشوم. اصولا ما یک مجموعه و محدوده ای به نام فرائض الله داریم، ما امر الله و ما نهی الله و یک مجموعه ای داریم به عنوان سنن النبی، این سنن النبی را من عرض کردم خیلی مختصر من عرض می کنم، تفصیلش احتیاج به شرح طولانی دارد که مناسب با بحث ما نیست، این سنن النبی به طور متعارف در دو بخش است: یکی بخش محرمات است و یکی بخش واجبات است. به طور طبیعی. در بخش واجبات سنن شانسان تزیین و تحسین عمل است. مثلا فرض کنید شما یک چهار دیواری می سازید و سقفی هم می زنید، خب این تا مقدار زیادی نافع است دیگه، حیوانی به شما حمله نمی کند، از آفتاب و از سرما و گرما شما را محافظت می کند، اما در این اتاق نمی شود زندگی کرد، می آئید گچکاری می کنید، چراغ می زنید، اضافات می کنید.

در باب واجبات آنی که در می آید سنن این نقش را دارند مثل تکمیل و تزیین است و لذا غالبا خود فرائض در آن جا کفایت می کند تا حدی اما این سنن، یک نمازی را نقل می کنند که آن شافعی به فتوای ابوحنیفه خواند، با پوست سگ و فلان و با آن ترتیب، با نبیذ وضو گرفت و الی آخره، به جای سوره هم گفت دو برگ سبز مدهامتان، مدهامتان برگ سبز نیست، نمی دانم چرا گفتند دو برگ سبز؟! علی ای حال و با یک ترتیب خاصی هم از نماز خارج شد، این نماز را گفت نمازی است که ابوحنیفه اجازه داده، البته احناف مفصل رد کردند، گفتم همیشه منصف باشید، چون اینجا شافعی ها نوشتند در رد احناف، آنها مفصل این را رد کردند که این درست نیست و بیخود گفته است.

علی ای حال بحث های فراوانی در این جا هست ما بین احناف و شوافع، اصولا این دو تا یعنی یک مرتبه احناف و شوافع، یک مرتبه هم احناف و حنابله، خیلی باهمدیگر درگیری دارند، من فعلا وارد آن قسمت نمی شوم.

و یک نکته اساسی را خوب دقت بکنید، سنن دارای امر هستند لکن امر سنن مستقل نیست، این بحث اصولی است. امر سنن ارتباط به فرائض دارد مثلا خود رکوع و ارکعوا مع الراكعين، رکوع در خود قرآن آمده، مما فرض الله است، این جزء ارکان اساسی نماز است اما ذکر رکوع را پیغمبر قرار دادند، ذکر رکوع جزء سنن است، حالا شما اگر ذکر رکوع را خارج از نماز انجام بدهید و نماز هم بخوانید رکوع بی ذکر باشد باطل است یعنی امر سنن به تنهایی ساقط نمی شود، خوب دقت بکنید! امر سنن در ضمن امر فرائض باید قرار

بگیرد و إلا به تنهایی نمی شود. این ارزش قانونی است. مثلاً خداوند متعال نماز را دو رکعت قرار داد، این که می گویند در شب معراج پنجاه رکعت بود یعنی ۲۵ تا دو رکعتی، تقریباً برای هر یک ساعتی یک دو رکعتی قرار دادند، ۲۴ ساعت است می شود حدود ۵۰ تا،

این که در روایات ما آمده نوافل با فرائض ۵۰ یا ۵۱ تاست اشاره به همان است. دقت می فرمایید؟

آن وقت نماز را به آن صورت دو رکعتی دو رکعتی بوده، سنی ها هم دارند، اهل سنت هم از عمر نقل کردند و هم از عائشه که نماز دو رکعت دو رکعت بود، در سال دوم هجرت در حدود ماه رمضان در روایات شیعه آمده، اهل سنت ندارند. در روایات شیعه آمده در شب نیمه ماه رمضان بعد از تولد امام حسن حضرت این کار را کردند اما سنی ها نقل نکردند. البته روایات ما هم خیلی سند نقی ای ندارد، از همین خط غلو هم توش هست. علی ای حال این هم اهل سنت دارند. آن وقت رسول الله دو رکعت اضافه کرد، این سنه النبی است و لذا در روایت دارد که جزء آثارش این است که وهم در ما فرض الله درست نیست، اگر شک بکنیم در دو رکعت که فرض الله نماز باطل است اما اگر شک در رکعت سوم و چهارم بود نماز درست است و اِلَی آخره. چون عرض کردم آثار فراوانی دارد، من فقط الان یک اثرش را از خودم می گویم که این هم در روایت نیامده، آن اثرش این است که اگر شما نماز ظهر را به نیت نماز رکعت سوم و چهارم بخوانید درست نیست، سوم و چهارم باید در ضمن دو رکعت باشد، نمی شود سنن و امر سنن جدای از آن باشند. این امر سننی که در واجبات هست جدای از فرائض نیست، باید در ضمن فرائض باشد، مقید به فرائض است، این در باب واجبات.

در باب محرمات ظاهراً دو نکته دارد، یک: این است که شاید این فرد هم جزء همان ما جعل الله باشد، ما حکم الله به باشد لکن مردم او را نمی دانند، مثل این که در روایت دارد الفقاع خمرٌ استصغره الناس، این در حقیقت خمر است. شراب خرمائی همان خمر است. احتمال دارد یک نکته ای در باب سنن و در باب محرمات باشد، نکته اش این است که این همان است لکن مردم خیال می کنند چیز دیگری است. یک نکته اش این است.

یک نکته دیگرش هم احتمالاً این است که به عنوان مقدمیت، اصطلاحاً در اصطلاح اهل سنت یکی از مصادر تشریع، یکی از راه هایی که قرار می دهند سد الذرائع است، ذریعه یعنی وسیله، سد الذرائع یعنی بستن راه ها، یعنی راهی که منجر به گناه می شود، راهی که

منجر به مخالفت قانون می شود را ببندد، سدّ الذرائع این راه بسته بشود. این احتمال دارد که این محرمات هم از قبیل سدّ الذرائع باشد یعنی پیغمبر اکرم شراب خرمائی را حرام کردند چون این مودی به شراب انگوری می شود. یک احتمال این است که شراب خرمائی همان شراب انگوری باشد، مردم خیال می کنند آن شراب این شراب نیست مثلاً، این اگر باشد این الحاق مصداقی است. یک احتمال دارد که در محرمات هر دو در می آید.

یکی از حضار: استصغره الناس مال فقاع است

آیت الله مددی: مال فقاع است، فقاع مال جو است. عرض کردم استصغره الناس را به مثال عرض کردم.

دقت کردید؟ و ببینید حرّم رسول الله کل مسکر یعنی پیغمبر می خواهد بگوید درست است که آن که همه انبیاء آمدند و گفتند شراب انگوری بود، بقیه هم همان طورند، کل مسکر هم همان حکم را دارد. این یک مطلبی بود که این جا آمده. ببینید و حرّم رسول الله صلی الله علیه و آله.

و خوب دقت بکنید که گاهی یکی از علل اختلاف بین مسلمان ها در همین سنن است، نه حالا بلکه از عهد صحابه مثلاً آنی که در قرآن مبارک است حرّم الربا، این ربا را ربای فضل یا ربای نسیه می گویند. شما صد هزار تومان به کسی بدهید بعد از دو ماه ۱۲۰ هزار تومان بگیرید، این ربایی است که در قرآن آمده. پیغمبر اکرم آمدند ربای نقد را هم حرام کردند. اصطلاحاً ربای نقد به آن می گویند. ربای نقد این است که شما به صورت نقد یک چیز را گرانتر بفروشید مثلاً فرض کنید ده تا تخم مرغ بدهید دوازده تا بگیرید. حالا ده تا تخم مرغ درشت است دوازده تا تخم مرغ ریز بگیرید، این هم چیزی است که پیغمبر حرام کرده است. این را که پیغمبر حرام کردند این در خصوص مکیل و موزون است، مطلق نیست، مثلاً همین مثال تخم مرغ اشکال ندارد اما شما ده من برنج بدهید دوازده من برنج بگیرید، حالا ده من برنج خوب بدهید دوازده من برنج متوسط بگیرید، این را پیغمبر حرام کردند. این اصطلاحاً اسمش ربای نقد است، این نسیه نیست، همین نقداً می فروشد، این را پیغمبر اکرم در مکیل و موزون، ما اصطلاحاً نقد می گوئیم، در روایات چه روایات ما و چه روایات عامه آمده یداً بید، این یداً بید مجموعاً یعنی نقد، یداً بید یعنی دست به دست، این یداً بید مجموعاً یعنی نقد و نقداً. این را

رسول الله به عنوان ربا حرام کردند. در خصوص مکیل و موزون، حالا در مکاسب چون می آید حالا من به طور کلی عرض می کنم. هر چیزی که عقلا روی حجم آن حساب می کنند مکیل است، هر چیزی که روی سنگینی او حساب می کنند موزون است و خیلی چیزها است که نه روی حجم آن حساب می کنند و نه روی وزن آن حساب می کنند. مثل فرض کنید تخم مرغ در سابق. حالا روی وزنش حساب می کنند، این یک نکته کلی است که در زندگی بشر بوده. این که می گویند اصل در اشیاء مکیل بوده بعد تبدیل، این مطلب معلوم نیست، صحبت هایی هست ان شا الله در بحث مکاسب عرض می کنم. حالا جایش این جا نیست.

پس بنابراین پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه ربا را، مثلاً کل قرض یجرّ منفعة فهو ربا، این سنت پیغمبر است، این احتمالاً از باب مقدمیت است یعنی شما اگر یک پولی را قرض دادید گفتید قرض می دهم، بعد که آورد گفتی بیست تومان دیگه هم روش بگذار، خب کم کم شما به ربا، این احتمال مقدمیت توش هست، اما آن ربای نقد احتمالاً الحاق موضوعی است. همان ربای نقد را معروف است که ابن عباس منکر بود. گفتند آخر برگشته، ایشان می گفت ربا همان ربای فضل است، ربای نسیه است. شما ده کیلو برنج را به دوازده کیلو برنج بدهید اشکال ندارد. نکته اش را می خواستم ملتفت بشوید، پیش ما که حرام است، روایات ما موکد است، گفتند خود عبدالله ابن عباس هم برگشت.

می خواهم عرض بکنم در سنن النبی در بین صحابه اختلاف شد الی یومنا هذا، آن اختلافی که شد در سنن النبی است، نه این که در فرائض نیست، بیشترش در سنن النبی است، این سنت پیشش ثابت نیست، این سنت را قبول نکرده، سنن محل اشکال بوده و یک بحث دیگه دارد که باز در مقام تعبیر هم اواخر قرن دوم و اول قرن دوم فقها آمدند بین ما فرض الله و بین ما سنّه النبی حتی به لحاظ ادبیات قانونی فرق گذاشتند، خوب دقت بکنید! این نکته فنی است. مثلاً گفتند یحرم یعنی این فرضه الله، اگر حرام بود لکن به سنت می گفتند یُکره، آمدند یک مرزی از لحاظ ادبیات قانونی گذاشتند، البته این مرز ادبیات قانونی در عده ای از روایات ما مراعات شده ولی در عده ای هم نشده. یک مرز قانونی است. این یک شرحی دارد چون دیدم بعضی نکات فنی کار را ملتفت نشدند، این یک نکته تعبیری است، یک ادبیات قانونی است. ادبیات قانونی بین فقهای اسلام است، البته در نظر ائمه سلام الله علیهم اجمعین به دید فقهاتی که نگاه

نمی‌کنیم لکن ائمه هم گاهی همین تعبیر قانونی را بکار بردند. همین تعبیر فقهای، همین ادبیات فقهای، این هم یک نکته مهمی است، حالا دیگه بخواهیم شرح بدهیم که ادبیات قانونی که بین فقها بوده و ادبیات فقهای که در سنن بوده چه بوده ریشه اش هم در روایات ما هست، ینبغی مثلاً احب، لا احب

یکی از حضار: ینبغی به کدام می‌خورد؟

آیت الله مددی: ینبغی یعنی حرام به سنت. لا ینبغی یعنی حرام به سنت.

عرض کردم که حالا وارد بحث نمی‌شویم چون یک بحثی گذاشتیم به اسم متن حدیث آنجا یک مقدار متعرض شدیم که حالا یک مقدارش را هم آن جا متعرض شدیم. این بحث بسیار لطیفی است که حتی در ادبیات فقهای هم بین این دو تا فرق است. عرض کردم ریشه تمام این مطالب به ائمه ما، امام باقر می‌فرماید إنما الحرام یا از امام صادق هم اخیرا دیدم، ما حرّم الله فی کتابه. ببینید اگر می‌خواهید حرام، و لکن السلف کانوا یعافون اشیاء، یک چیزهایی را نمی‌خواستند، این مراد سنت است، حالا شرح این عبارت باشد تا یک جای دیگه.

به هر حال پس بنابراین البته در روایات ما آمده، این مطلب را این را که برایتان از صحابه مثال زدم از غیر صحابه از علما در همین خمر چون ایشان اسم خمر را آورد، مخالف معروف ابوحنیفه است. ایشان قائل هست که شراب انگوری مطلقاً حرام است، شراب غیر انگوری در حد اسکار حرام است. اگر مست شدی، اگر مست نشدی مثلاً یک مقدار شراب مختصر، فرض کنید همین شراب هایی که در اروپا متعارف است یک مختصری خورده بشود این اشکال ندارد، به حد اسکار و مستی نرسد این اشکال ندارد. این شما را با تاریخ فقه اسلامی آشنا می‌کند، دیگه تاریخ در مقابلتان قرار می‌گیرد یعنی به جای این که به شاخه بروید به شاخه می‌روید. ببینید این جزء فرائض است یا جزء سنن است، در سنن این مشکل هست، به طور طبیعی در سنن هست، الان یک مقداری در مسائل حج می‌دانید مثلاً همین حلقی که اهل سنت می‌کنند می‌گویند از منی بیرون حلق می‌کنند، خب چون پیغمبر در منی حلق کردند، خذوا عنی مناسککم، خذوا عنی، سنن پیغمبر در حج در همان حجة الوداع بیان شد و عرض کردیم یک روایت بسیار مفصل ما داریم در سنن النبی در حجة

الوداع، دو سه صفحه است که در کافی هم هست، حالا مقدار صفحاتش. یک چیزی شبیه این دو سه صفحه را اهل سنت دارند که منحصر از امام صادق از امام باقر از جابر نقل کردند. هیچ راه دیگری هم برایش ندارند. روایت معروف سنن النبی در حج، این در صحیح مسلم آمده، در صحیح بخاری هم نیآورده است. بخاری اشکال در امام صادق ندارد. می گوید امام صادق گاهی گفته سماع است و گاهی گفته وجاده است یعنی در کتاب پدرم دیدم. اشکالش بیشتر این است حالا هو اعلم بما قال.

علی ای حال کیف ما کان این حدیث مفصل را ما در سنن النبی داریم، الان هم به دست ما رسیده، هم در مصادر شیعه موجود است، از همان جا اختلاف شد، مثلاً پیغمبر وقتی می خواستند به مدینه برگردند وارد مکه نشدند، بیرون مکه استراحت کردند. از آن طرف عائشه طواف نکرده بود در حال زنانگی بود ایشان را با برادرش به مکه فرستادند که طوافش را بجا بیاورد، این را اصطلاحاً تعریس می گویند، عرس بالمقام ای اقام، این تعریس به معنای عروسی نیست، تعریس یعنی اقام بالمکان، مثلاً عده ای از اهل سنت گفتند این تعریس واجب است، چون پیغمبر این کار را انجام دادند. یعنی اگر دقت بکنید در فتاوی فقهای سنی و شیعه از همان اول اختلاف اساسی سر این قسمت شد که این سنت هست یا نه؟ سنت دائم هست یا نه؟ قابل عفو هست یا نه؟ حالات شک و تردید بر می دارد یا نه و الی آخره. سنن آثار خاص خودش را دارد. حالا چون این جا یک اشاره ای کردم، از ابوحنیفه نقل شده که غیر شراب انگوری اگر به حد اسکار رسید، حالا نمی دانیم واقعا چطور به ذهنش این مسئله اسکار رسیده الله اعلم، لکن تصادفاً در خود انجیل هم همین طور است، مست نشوید. من یک دفعه با یکی از کشیش هایشان صحبت می کردم گفت پیش ما مست شدن حرام است نه شراب خوردن، در حد این که مست نشوید. هم در انجیل آمده و هم در آن رسائلی که بعد از انجیل است، ۳۳ رساله که دارد.

علی ای حال کیف ما کان پس بنابراین و لذا در روایات ما دارد ما اسکر کثیره فقلیله حرام، این اشاره به این است. ما اسکر کثیره فملی الکف منه حرام، به اندازه کف دست، فالقطره منه حرام، این تاکید حرام روی این جهت است که جزء سنن است. پس این روایت هم روشن شد، احرم الله الخمر بعینها، مراد از خمر بعینها، البته این بحث لغوی را هم دارند که اصولاً خمر در لغت هر مسکری است.

یکی از حضار: این اشتباه است که بین ما فرض الله و سنن مرز و حد می گذارند همین می شود. هر کسی یک چیزی می گوید

آیت الله مددی: اشکال ندارد هر کس هر چیزی می خواهد بگوید اما افراد به آنها مراجعه بکنند، حالا خودش برای خودش هر چی گفت، خیلی افراد هستند برای خودشان حرف مفت می زنند. بحث سر این است که به او می شود اعتماد کرد یا نه، این که احضروا فی دینکم، این که افرادی این طورند مال همین است. می دانیم قبول داریم، در طول تاریخ اسلام خیلی حرف ها زدند، اصلا نفی و نفی شریعت هم کردند اما حرفش قابل قبول نیست، گفتنش بله، این نمی شود که شریعت را به هم ریخت.

فحرم الله خمر، آن وقت این جا مراد از خمر شراب انگوری است، و حرم رسول الله کل مسکر، مراد شراب های غیر انگوری که متعارف است و عرض کردم یک عبارتی است در کتابی است به نام الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، مال خلال بغدادی از علمای حنبلی است که به نظرم وفاتش ۳۱۰ است، ابوبکر محمد ابن خلال بغدادی، خیلی عجیب است یک فصلی دارد، دارد که إن احدا، یک بحثی دارند همین شبیه بحث شما که بیایم برگردیم در هر مطلبی به یک رخصه اخذ بکنیم، لو اخذ بالرخص، یک اصطلاحی دارند مثلا از یک فقیه یک چیز بگیرد، از یک فقیه یک چیز دیگری بگیرد، همین جور مجموع، از این یک چیز بگیرد، در آن جا مثال که زده عجیب است مثالش این است لو أن احدا اخذ بقول اهل الكوفة فی النبیز و بقول اهل المدينة فی الغنا، چون عرض کردم غنا در مدینه خیلی رایج بوده، و بقول اهل المدينة فی الغنا و بقول اهل المكة فی المتعة، از این معلوم می شود که در آن زمان در خود مکه هم معروف به متعه بودند، لخرج عن رقة الاسلام، یک مضمونی که الان لفظش در ذهنم نیست، این اصطلاحا بعدها اصطلاح شد اخذ به رخص، حالا فتوا هم هست. ایشان می گوید نمی شود شما همه را، اهل کوفه گفتند نبیز، اهل مدینه گفتند غنا، آن یکی هم گفت کذا، شما بیایید هر کدام را به این ها عمل بکنید، لخرج عن رقة الاسلام. خیلی تعبیر لطیفی هم هست که ایشان در آن کتابش آورده.

و كان یضمن علی الله الجنة، حالا این هست که پیغمبر، البته ما آن ده تایی که گفتند مثل امیرالمومنین، حسن و حسین سیدی شباب اهل الجنة که اینها قطعا در بهشت اند.

فیجیز الله ذلک له و ذکر الفرائض فلم یذكر الجد

کرارا و مرارا عرض کردم جد از همان اول بعد از رسول الله محل اشکال است. نمی دانم مرحوم آقای امینی در الغدير نقل می کند، یا از ابوبکر است یا از عمر است، یکی از این دو تاست. حکم قضی فی الجد بمائۀ قضیه، در جد صد جور حکم کرده است. من نمی فهمم اصلا صد جور تصور می شود یا نه؟ صد جور قضا کرده. در روایات ما سدس است و روایات ما هم ارث نیست، اطعم الجد الثلث،

فَاطَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ سَهْمًا

این سهما شاید سدسا بوده، سهم اگر باشد مراد یعنی جعل برایش قرار داده، نه آن به ذهن ما سدس است

فَأَجَازَ اللَّهُ ذَلِكَ وَلَمْ يُفَوِّضْ

این نکته خیلی لطیفی است، عرض کردم مجموعه روایات را من چرا می خوانم و لفظ را دانه دانه معنا می کنم یعنی توجه می کنیم؟ چون مجموعه اش در هر روایتی ممکن است یک نکته ای باشد که در روایات دیگر نباشد. این نکته خیلی لطیفی است.

وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِهِ.

هیچ پیغمبری این حالت را نداشت. حالا شاید آخر فصل رسیدم من یک توضیحی می دهم که مراد از این عبارت چیست؟ این یک نکته ای است که در این جا بود ولی در روایت قبلی نبود، اصولا این تفویض از خصائص خاتمیت است، اصلا این تفویض مرتبط با خاتمیت است چون این شریعت، شریعتی است که باید همه کره زمین را بگیرد، در همه زمان ها، تا روز قیامت، برای همه فرهنگ ها، برای همه تمدن ها، برای همه عقول، خب این یک خصلت خاصی می خواهد، این تفویض احسن تادیه، مقدمات این است.

حدیث شماره ۴:

حَدَّثَنَا الْحَجَّالُ

اگر این سند درست باشد مرحوم صفار از حجال، عادتاً فکر نمی کنم صفار بتواند از حجال نقل بکند، فکر نمی کنم. به هر حال احتمال هم دارد که عطف به حدیث سابق باشد چون عرض کردیم بعضی از کتب در سابق این طوری بوده، حدیث سابق محمد ابن عبد الجبار، این حجال را آن گفته باشد، این احتمال دارد اما این که مباشرتاً ایشان نقل بکند فعلاً خیلی بعید می دانم. و عرض کردیم عبدالله ابن

محمد حجال کوفی از بزرگان اصحاب است، جلیل القدر، و بعدش هم ایشان در شماره ۷ در همین باب ۴ از جلد این طور دارد، حدیثی احمد ابن محمد عن الحجال، این درست است، این توش بحث ندارد و این احمد ابن محمد اشعری است. تاریخش هم درست است، ایشان هم به کوفه رفته، احادیث کوفه را هم گفته، چند دفعه همین اخیرا عرض کردیم احادیث کوفه را به قم آورده. این یکی درست است و جای بحث ندارد. آیا در آن جا هم کسی حذف شده یا ایشان خودشان همان طور که ایشان می فرمایند ۱۵ مورد است گرفته، توانسته از حجال معذک نقل بکند، من فکر می کنم در این جا سقط باشد

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْوُلُؤِيِّ عَنْ ابْنِ سَنَانٍ

ابن سنان در طبقه این جا محمد ابن سنان است، عبدالله نیست

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ

خب اول حدیث یک ابهامی داشت، خود حسن ابن حسین لؤلؤی هم مشکلی دارد. یکی از جاهایی که متاسفانه، به نظر ما که اصلا مطلب واضح است، ما هم متحیریم که چرا مطلب واضح را عده ای این قدر بحث در آن کردند.

ببینید راجع به حسن ابن حسین لؤلؤی مرحوم ابن ولید ایشان را از کتاب نوادر الحکمة استثنا کرده، نجاشی هم می گوید استاد ما ابن نوح گفت حرف ایشان خوب است، قابل قبول است إلا در یک مورد. ظاهرش این است که نجاشی قبول کرده که ایشان استثنا بشود، استثنا یعنی تضعیف. از آن ور خود نجاشی متعرض حسن ابن حسین لؤلؤی مستقلا شده و گفته ثقة، گفتند چطور شده آن جا استثنا را قبول کرده ضعیف است، این جا قبول نکرده و گفته ثقة، در کلمات نجاشی تهافت و تناقض هست. دیگه آقایان بحث کردند و گفتند دو تا حسن ابن حسین لؤلؤی است و اِلَی آخره، حالا من نمی خواهم وارد بشوم، چون بحث های رجالی است، اصولا دقت بفرمایید من در بحث های فقهی یا اصولی اگر حدیثی را می خوانیم و بحث رجالی می کنیم به اندازه ای که به بحث ما مربوط است نه رجالِ رجال، رجالِ رجال اصلا بحث دیگری می خواهد، اصلا فضا کلا عوض می شود. رجالِ رجال بحث نمی کنیم، رجالی که به درد فقه می خورد. به این مقداری که به درد ما نحن فیه می خورد.

.....
علی ای حال آقایان در این جا بحث فرمودند و وجوهی را ذکر کردند و بحث کردند، عده ای تناقض و عده ای هم توقف کردند و الی آخره که این چطور می شود که کلام نجاشی باشد.

و ما به نظر ما می آید که اصلاً مطلب واضح است، اصلاً چرا آقایان؟! هنوز من نفهمیدم. عرض کردم مرحوم ابن الولید چون مرد فوق العاده دقیقی است اولاً و کار ایشان فهرستی است نه رجالی. یک اشتباه بزرگی که هنوز ادامه دارد این است که استثنای ابن ولید را رجالی گرفتند، این اشتباه هنوز هم ادامه دارد، و تقریباً به نظر ما شاید اولین نفر هم مرحوم شیخ طوسی باشد، اصولاً شیخ نظر را روی رجال برد، این استثنا را رجالی گرفت.

یکی از حضار: خود ایشان هم در این باره می گوید ینفرد

آیت الله مددی: آهان.

در استثنائات ابن الولید دو جور است، بیشترش ۲۱، ۲۲ نفر را استثنا کرده، ما کان فیه عن سهل ابن زیاد، هیچی نمی گوید.

یکی از حضار: فرق رجالی و فهرستی چیست؟

آیت الله مددی: رجالی روی شخص حساب می کند، فهرستی روی مصدر حساب می کند

اولاً من عرض کردم استثنائات ابن الولید کلاً به مشایخ محمد است، خوب دقت بکنید! به آن شخص اول است. اگر رجالی باشد کل سند را باید ببیند، همین جور که آقای خوئی می بیند. این چون فهرستی است یعنی آمده استادش را حساب کرده. می خواهد ببیند این کتاب که به او رسیده طریق درستی است یا نه؟ این یک نکته ای است که متأسفانه تا این لحظه ای که من در خدمتتان هستم این اعلام ما و این هایی که رجال نوشتند، علی کثرتهم، همه شان، عرض کردم چون مبدأ شیخ طوسی است دیگه یعنی هزار سال، یک اشتباهی پیش آمده که این استثنا را رجالی گرفتند و لذا هم آمدند گفتند مثلاً یک سندی را که در کتاب باشد و بقیه سند استثنا نشده باشد پس این تقه است. اصلاً ایشان به بقیه سند نظر ندارد، ایشان ملتفت نشدند. تمام افرادی که ایشان اسم برده مشایخش است. آن طبقه اول است. نکته را دقت بکنید، تمام این ها مشایخ او هستند. استثنا فهرستی است، استثنای رجالی نیست، این نکته اول.

چون دیدیم بعضی از دوستان تلفنی و حضوری می گویند گاهی این بحث های رجالی خیلی نافع در بحث است، نمی خواستیم از بحث خارج بشویم. این چون اشتباه الی یومنا هذا استمرار دارد و مبدأش هم عرض کردم دیگه شرحش را نمی دهم چون شرحش هم دادیم که چطوری منشا کار شد. یک مطلب این است، یک مطلب اشتباه این است.

یک اشتباه دیگه در این جا این است که تعبیر ایشان در استثنا فرق می کند، این را هم باز توجه نکردند. حدود همه اسماء دارد مثلاً ما کان فیه عن سهل ابن زیاد، هیچی نگفته. در لؤلؤئی گفته ما ینفرد به حسن ابن حسین لؤلؤئی، این دقت ابن الولید است، ابن الولید در لؤلؤئی اشکال ندارد، روی انفرادتش اشکال دارد یعنی گاهی لؤلؤئی از یک نسخه ای فرض کنید نسخه ابن ابی عمیر مطلبی نقل می کند که در نسخ دیگر نیست، می خواهد بگوید این افراد را قبول نداریم یعنی این نشان می دهد که مرحوم ابن الولید کتاب نوادر الحکمه را به دقت بررسی کرده، مصادر را به دقت نگاه کرده، باهمدیگر سنجیده، آن جایی که انفراد حسن ابن حسین لؤلؤئی است آن را قبول نکرده. به عبارت دیگر من تضعیف ایشان مقید است، لذا بنده سراپا تقصیر عرض کردم استثنای ایشان گاهی مقید است و گاهی استثنای ایشان مطلق است، مثلاً سهل ابن زیاد مطلق است، ما کان عن سهل ابن زیاد، ممکن است بگوییم ولو استثنا فهرستی است لکن چون مطلق است یعنی ضعیف، چون مطلق است. اما آن جایی که مقید است نه این که ایشان ضعیف است، ضعیف نیست، اگر ضعیف بود مطلق استثنایش می کرد، از این که می گوید ما ینفرد به یعنی حدیث را نگاه کرده، و ما شواهد دیگر را هم ذکر کردیم، حالا اختصاص به این جا ندارد و توضیحاتش را هم عرض کردیم. انفراد دارد.

دوم موردش همین محمد ابن عیسی است، در محمد ابن عیسی دارد باسناد منقطع، عن محمد ابن عیسی باسناد منقطع، قید زده، و منشا اشتباه شیخ هم همین جاست، در همین محمد ابن عیسی است، شیخ دارد استثناه ابن الولید من رجال نوادر الحکمه، عرض کردم این اولین نفر شیخ است، متأسفانه شیخ از این استثنا تضعیف رجالی فهمیده، خودش تصریح دارد. اجتهاد بنده نیست، تصریح دارد. این تصریح ایشان منشا این اشتباهاتی است که بعدها شده. ایشان در حقیقت از محمد ابن عیسی اشکال نمی کند. اشکال ایشان در جاهایی است که محمد ابن عیسی منقطع نقل می کند، نمی خورد، عمرش و طبقه اش به آن نمی خورد. به عبارت دیگر احتمالاً آنجا وجاده است یعنی بگوید ما

نمی دانیم، وقتی به او نخوردیم می شود وجاده دیگه، وقتی طبقه من به این آقا نخورد، یعنی در کتاب او دیدم، این استثنا منقطع یعنی وجاده، روشن شد؟ پس در این استثنا که ۲۱ یا ۲۲ تاست تمامش این طوری است. دو تایش مقید است، بقیه اش مطلق است، مرحوم شیخ مقید و مطلق را یک جور معنا کرده، روشن شد از کجا اشتباه پیدا شد؟ این اشتباه الی یومنا هذاست، همین لحظه ای هم که من خدمتتان هستم متأسفانه هنوز وجود دارد و بعد هم مخصوصا، چون شنیدم بعضی از معاصرین نوشتند که ابن نوح گفته لا ادري ما رابه، در بعضی از نسخ نجاشی چاپ شده ما رابه، رابه غلط است، ما رابه، یعنی ابن نوح می آید احترام می کند چرا ابن ولید ریب پیدا کرده، چرا شک پیدا کرده، فإنه علی ظاهر العدالة و الثقة، آمدند گفتند که این معلوم می شود که استثنا رجالی است، چرا؟ چون گفته إنه ظاهر، عدالت، این آقا هم ملتفت نشده است چون مرحوم ابن الولید، ابن نوح چی می خواهد بگوید؟ می گوید چون ایشان ثقه و عدل است، اگر گفت عن فلان حتما سماعه است، چرا شک می کنی و احتمال وجاده می دهی؟ روشن شد؟ پس این نکته ابن نوح هم فهرستی است، ملتفت این هم نشدند، عبارت ابن نوح را هم رجالی گرفتند، عبارت شیخ قطعا رجالی است، خیال کردند که ابن نوح می گوید فإنه علی ظاهر العدالة و الثقة، یعنی ایشان عدل و ثقه است دیگه، بله گفته عدالت و ثقه، پس وجاده نیست. مادام محمد ابن عیسی می گوید عن فلان چون آدم عادل و ثقه است حتما یک راهی دارد، فرض کنید بچه بوده، چون عرض کردم اینهایی که چون محمد ابن عیسی از یک خاندان و شخصیت سیاسی و اجتماعی بزرگ بغدادند، چون جدشان یقطین از دعوات تراز اول بنی عباس است. اصلا همه زن و زندگیش را در عراق ول کرد و به خراسان رفت و در جنگ های ابومسلم شرکت کرد لذا خود خاندان بنی عباس برای خاندان یقطین خیلی ارزش قائل بودند، با این که پسر ایشان شیعه موسی ابن جعفر است. اینها را تحمل می کردند، این محمد ابن عیسی، محمد پسر عیسی، پسر عبید پسر یقطین، خود عبید را هم گفتند شیعه است. یک یعقوب ابن یقطین داریم که آن را هم گفتند احتمالا شیعه است. یکی دو تا از بچه های یقطین، با این که یقطین از دعوات تراز اول بنی عباس است، بچه هایش این طرفی اند، با موسی ابن جعفرند. علی ابن یقطین که اسمش را زیاد شنیدید، یعقوب ابن یقطین هم هست، این عبید هم جد محمد ابن عیسی است لذا دقت می کنید، احتمالا بچه بوده و نزد پدرش رفته و اجازه گرفته چون عرض کردم بعضی ها این طوری بودند، بچه یک ماهه یا یک ساله را پیش یک پیرمرد

استاد حدیث که هشتاد سالش است اجازه می گرفتند، چون بنایشان به این شد اجازه در صغر اشکال ندارد، تحدیث در صغر اشکال دارد. دقت کردید؟ بچه یک ماهه را اجازه می دادند اما پنج ساله هم بود نمی توانست بگوید حدّثنی فلان، باید بعد از بلوغ بگوید، بعد از سن تمیز و بلوغ بگوید. اجازه برای صغیر حتی طفل رضی را اشکال نمی کردند، تحدیث نمی توانست بکند قبل از سن بلوغ، بعد از سن تکلیف باید تحدیث می کرد، تحدیثش بعد از سن بلوغ بود.

پس بنابراین حالا دیگه از مطلب خارج شدیم و لذا خوب دقت بکنید بین عبارات نجاشی هم تهافتی است، من واقعا تعجب می کنم با این مقدمات، یکی از دوستان به من گفت گاهی این مطالب شما خیلی واضح است، چطور شده برای این بزرگان؟! گفتند خب از بزرگان سوال بکنید، این هیچ تهافتی ندارد. مرحوم ابن الولید روایات منفرد مرحوم حسن ابن حسین لؤلؤی را استثنا کرده و در ضمن معنایش این است که ایشان ثقه است، نجاشی هم می گوید ثقه است، هیچ مشکل ندارد که، اشکال اشکال فهرستی است، مصدری است که در اختیار ایشان بوده، می گوید اگر ایشان از کتاب ابن ابی عمیر مطلبی را نقل کرد که جای دیگه نیست این شبهه دارد، انفراد به این معناست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین